■ **جناب عزت‌شاهی! من به بهانه موضوع شکنجه تلاش کردم گفت‌وگویی با شما داشته باشم اما حتما سوال‌های دیگری هم دارم. در ابتدا اگر ممکن است از روش‌های ساواک برای بازجویی و شکنجه صحبت کنیم.**

ساواک روش‌های مختلفی داشت؛ برای هرکس هم شیوه منحصربه‌فردی داشت. اگر کسی اطلاعات داشت و می‌داد، کاری به او نداشتند اما اگر مشکوک به کسی بودند که اطلاعات دارد، ولش نمی‌کردند. حتی اگر فرد اطلاعات نداشت و مشکوک بود، وضعش بدتر از کسی بود که اطلاعات داشت و مشکوک نبود. بازجوها هم هر کدام روش خود را داشتند.

برخی اوقات خود بازجوها در مواجهه با هرکس یک مدل بودند؛ یکی را کتک می‌زدند، یکی را تحویل می‌گرفتند، دیگری را تلاش می‌کردند بخرند. مثلا عضدی دری وری می‌گفت و خشن بازجویی می‌کرد اما رسولی سیگار برای زندانی روشن می‌کرد. چند تا بازجو بودند که خودشان فعال سیاسی بودند. بریده بودند و ساواکی شده بودند و شده بودند سیاربچو. اینها در بازجویی موفق‌تر بودند. چون با شیوه‌های کار سیاسی آشنا بودند؛ از همان شیوه‌ها استفاده می‌کردند و می‌فهمیدند متهم چه چیزهایی نمی‌گوید، بعضی چیزها را می‌گوید و... در بازجوها چند نفر بودند که خودشان متهم سیاسی بودند. مثلا همین عضدی که قبلا با شکرالله پاک‌نژاد جزو گروه فلسطین بود؛ از جمله گروه‌های چپ و مارکسیست. پاک‌نژاد به ابد محکوم شد، بعد که آزاد شد با ملی‌گراها فعالیت کرد. بعد از انقلاب چند بار دستگیر شد و ملی‌گراها فعالیت کرد. بعد از انقلاب چند بار آزاد شد و باز دستگیر شد و... اینها در زندان بودند. سیاربچو، بودند. وقتی بازجوها می‌دیدند یک نفر چپ است، بیشتر کدام بازجوها در مواجهه با هرکس یک مدل بودند. مثلا عضدی دری وری می‌گفت و خشن بازجویی می‌کرد اما رسولی سیگار برای زندانی روشن می‌کرد. چند تا بازجو بودند که خودشان فعال سیاسی بودند. سیاربچو، اینها بازجوها استفاده می‌کردند و می‌فهمیدند متهم چه چیزهایی نمی‌گوید، بعضی چیزها را می‌گوید و... در بازجوها چند نفر بودند که خودشان متهم سیاسی بودند. مثلا همین عضدی که قبلا با شکرالله پاک‌نژاد جزو گروه فلسطین بود؛ از جمله گروه‌های چپ و مارکسیست. پاک‌نژاد به ابد محکوم شد، بعد که آزاد شد با ملی‌گراها فعالیت کرد. بعد از انقلاب چند بار دستگیر شد و ملی‌گراها فعالیت کرد. بعد از انقلاب چند بار دستگیر شد و...

■ **پرویز نیکخواه هم از این جمله بود؟**

پرویز نیکخواه هم از بچه‌های کنفدراسیون بود. یک گروه درست کرده بودند، اینها هم چپ بودند. یا کمک افسرایی که در کاخ شاه بودند. هماهنگ کرده بودند شاه را ترور کنند. داشتم سال ۵۲ مثلا. دیدم زندی‌پور را بازجوها آمدند بازدید از سلول‌ها. موفق زندی‌پور من مثل بچه مدرسه‌ای‌ها دستم را بلند کردم و اجازه گرفتم. گفتم: آقا شما بچه دارید؟ گفت: بله! گفتم: اگر بچه شما یک شب خانه نرود چقدر ناراحت می‌شود؟ گفت: خیلی. گفتم: مرا الان ۶ ماه است آورده‌اند اینجا و پدر و مادر من نمی‌دانند من زنده هستم یا نه؟ مرا برای چه نگه داشتند؟ من بیگناهم؟ زندی‌پور گفت: اسمت چیه؟ گفتم: عزت‌شاهی! گفت: اوه تو که وضعت خیلی خرابه! گفت: پرونده‌ات را بفرستید یه قصر، بنا نه‌نهاش بیان ببینش! حالا من مادرم سال ۴۳ قوت کرده بود! در سال ۴۳ دادگاه دادگاه و محکوم به ۱۵ سال حبس شدم اما منهم به اقدام مسلحانه نشدم. داشتم حیسم را می‌کشیدم. از بیرون یکی را گرفته بودند که اعتراف کرده بود که اسلحه دارد به مارتانکل! مارا تانکلی را برگردانند کمیته و من هم باید برگردم کمیته، چون فهمیدند دروغ گفتم. یک ماهی فقط شکنجه می‌کردند؛ اپولو، شلاق، آویزان کردن، سوزاندن و... یک روز که رفتم دستشویی به یکی از نگهبانان که قدیمی بود گفتم از مرام چه خبر؟ گفت: میخوای بری تا بقیه کرده بودند. سینه‌اش را پاره کرده بودند و دندان‌هایش را خرد کرده بودند.

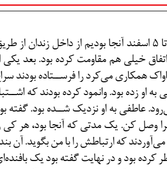

یکی را گرفته بودند که اعتراف کرده بود اسلحه داده به مارا تانکلی! مرا تانکلی را برگرداندند کمیته و بعد من می‌دانستیم باید برگردم کمیته. یک ماهی فقط شکنجه‌به می‌کردند. آپولو، شلاق، آویزان کردن، سوزاندن و... بعد من می‌دانستیم باید برگردم کمیته. یک ماهی فقط شکنجه می‌کردند. آپولو، شلاق، آویزان کردن، سوزاندن و... یک روز که رفتم دستشویی به یکی از نگهبانان که قدیمی بود گفتم از مرام چه خبر؟ گفت:

■ **از زمان بازداشت شما تا وقتی صمدیه و افراخته و خاموشی دستگیر شدند، شرایط شما در زندان چگونه بود؟**

من تا قبل از دستگیری اینها در بازجویی‌ها اصلا کار مسلحانه را قبول نداشتم. در حد رساله، امام، هیات و کارهای مذهبی اعتراف کرده بودم. ادعایی هم که از طرف خود تشکیلات دستگیر شده بودند، ارتباطی با من نداشتند که اطلاعاتی از من داشته باشند چون از قبل در زندان بودند. شهید مراد تانکلی ۲ سال قبل از من دستگیر شد. کارگر کارخانه مهندسی بازرگان بود. ۲ تا اسلحه به من داده بود، موقع دستگیری او نگفت که اسلحه داده و من هم نگفتم که گرفتم. او هم ۲ سال حکوم خورد. من هم ساده بودم سیاربچو. در بازجویی موفق‌تر بودند. چون با شیوه‌های کار سیاسی آشنا بودند؛ از همان شیوه‌ها استفاده می‌کردند و می‌فهمیدند متهم چه چیزهایی نمی‌گوید، بعضی چیزها را می‌گوید و... در بازجوها چند نفر بودند که خودشان متهم سیاسی بودند. مثلا همین عضدی که قبلا با شکرالله پاک‌نژاد جزو گروه فلسطین بود؛ از جمله گروه‌های چپ و مارکسیست. پاک‌نژاد به ابد محکوم شد، بعد که آزاد شد با ملی‌گراها فعالیت کرد. بعد از انقلاب چند بار دستگیر شد و ملی‌گراها فعالیت کرد. بعد از انقلاب چند بار دستگیر شد و...

■ **پرویز نیکخواه هم از این جمله بود؟**

پرویز نیکخواه هم از بچه‌های کنفدراسیون بود. یک گروه درست کرده بودند، اینها هم چپ بودند. یا کمک افسرایی که در کاخ شاه بودند. هماهنگ کرده بودند شاه را ترور کنند. داشتم سال ۵۲ مثلا. دیدم زندی‌پور را بازجوها آمدند بازدید از سلول‌ها. موفق زندی‌پور من مثل بچه مدرسه‌ای‌ها دستم را بلند کردم و اجازه گرفتم. گفتم: آقا شما بچه دارید؟ گفت: بله! گفتم: اگر بچه شما یک شب خانه نرود چقدر ناراحت می‌شود؟ گفت: خیلی. گفتم: مرا الان ۶ ماه است آورده‌اند اینجا و پدر و مادر من نمی‌دانند من زنده هستم یا نه؟ مرا برای چه نگه داشتند؟ من بیگناهم؟ زندی‌پور گفت: اسمت چیه؟ گفتم: عزت‌شاهی! گفت: اوه تو که وضعت خیلی خرابه! گفت: پرونده‌ات را بفرستید یه قصر، بنا نه‌نهاش بیان ببینش! حالا من مادرم سال ۴۳ قوت کرده بود! در سال ۴۳ دادگاه دادگاه و محکوم به ۱۵ سال حبس شدم اما منهم به اقدام مسلحانه نشدم. داشتم حیسم را می‌کشیدم. از بیرون یکی را گرفته بودند که اعتراف کرده بود که اسلحه داده به مارا تانکلی! مارا تانکلی را برگرداندند کمیته و من هم باید برگردم کمیته، چون فهمیدند دروغ گفتم. یک ماهی فقط شکنجه می‌کردند؛ اپولو، شلاق، آویزان کردن، سوزاندن و... یک روز که رفتم دستشویی به یکی از نگهبانان که قدیمی بود گفتم از مرام چه خبر؟ گفت: میخوای بری تا بقیه کرده بودند. سینه‌اش را پاره کرده بودند و دندان‌هایش را خرد کرده بودند.

■ **واقعا اینطور کشته شده بود؟**

کشته شده بود اما آنطوری که او می‌گفت نه. من بعد از انقلاب در اسناد پزشکی قانونی ساواک عکسش را دیدم. چشمش را تخلیه کرده بودند. سینه‌اش را پاره کرده بودند. دندان‌هایش را خرد کرده بودند. مقاومت کرده بود و اسیم ما را هم نپاره بود. یک کارگر ساده مذهبی بود. خب! این ۱۸ ماه زندانی‌اش را کشیده بود و ۲-۳ ماه بعد آزاد می‌شد اما اینها که بازداشت شده بودند کار را خراب کردند.

بچه‌های کنفدراسیون زود می‌پریدند. آدم‌های راحت‌طلبی بودند و لای بر قو بزرگ شده بودند. حاضر به سختی کشیدن نبودند. من با برخی از اینها هم‌سلول بودم. وقت غذا خوردن یک ساعت می‌نشستند تا قاشق برای‌شان بیاورند. ما دست‌شان می‌انداختیم. می‌گفتیم باید تقاضا کنید؛ شما چون از خارج آمده‌اید پهنای قاشق می‌دهند اگر تقاضا کنید!

■ **خود شما وضعیت‌تان به چه شکل شد؟**

من چون نمی‌دانستم کدام اسلحه لو رفته، مدام منکر می‌شدم. بعد طلبکار هم شده گفتم هر کسی می‌گوید اسلحه داده بیاورید روبه‌رو کنید! تانکلی هم شهید شده بود. دیگر فشار نیاوردند اما من کمیته ماندم. رفتم اوین و دوباره برگرداندند کمیته!

■ **در کمیته روزانه شکنجه می‌شدید؟**

بله! هر روز، یک روز در میان! در این برهه چند ماهی در کمیته ماندم. تا یک روز تابستان ۵۴ بود که ساعت ۹ و ۱۰ دقیقه صبح ما بردند بازجویی اما پیش بازجوی خودم نبردند. تقریبا همه معروف‌ها از من بازجویی کردند؛ رسولی، تهرانی، ارش، منوچهری، محمدی، کمالی و... من چون نمی‌دانستم قضیه چیست زیر بار هیچ چیز نمی‌رفتم. بعد یکسری به اسم هوشنگ بردند. پاهایم زخم بود و سرسره می‌رفتم. روی پای خودم نمی‌توانستم بایستم. بعد یکسری عکس و آلبوم به من نشان داد. گفت: اینها را می‌شناسی؟ گفتم من اینها را نمی‌شناسم. بعد محسن خاموشی را آوردند. محسن خاموشی، افراخته و طاهر رحیمی سریع همه چیز را گفته بودند یا دو تا چک و لگد. مثلا محسن خاموشی را ساعت ۸ گرفته بودند. ساعت ۱۰ آوردندش پیش من حتی یک سیلی نخورده بود. از اول اطلاعاتش را داده بود. قرار وحید افراخته را لو داده بود.

■ **یعنی با هم بازداشت نشدند؟**

گزارشی که دوجلدی اطلاعات چاپ کرده درست نیست! در دانشگاه، رژیم عامدانه جو را داده بود دست کمونیست‌ها! روبانان مذهب است. ایشان جدا شد. گفت تکلیف خودتان را مشخص کنید. حنیف‌نژاد و محسن خیال می‌کردند همینه می‌شد. همه طلبکار هم شده گفتم هر کسی می‌گوید اسلحه داده بیاورید روبه‌رو کنید! تانکلی هم شهید شده بود. دیگر فشار نیاوردند اما من کمیته ماندم. رفتم اوین و دوباره برگرداندند کمیته!

■ **در کمیته روزانه شکنجه می‌شدید؟**

بله! هر روز، یک روز در میان! در این برهه چند ماهی در کمیته ماندم. تا یک روز تابستان ۵۴ بود که ساعت ۹ و ۱۰ دقیقه صبح ما بردند بازجویی اما پیش بازجوی خودم نبردند. تقریبا همه معروف‌ها از من بازجویی کردند؛ رسولی، تهرانی، ارش، منوچهری، محمدی، کمالی و... من چون نمی‌دانستم قضیه چیست زیر بار هیچ چیز نمی‌رفتم. بعد یکسری به اسم هوشنگ بردند. پاهایم زخم بود و سرسره می‌رفتم. روی پای خودم نمی‌توانستم بایستم. بعد یکسری عکس و آلبوم به من نشان داد. گفت: اینها را می‌شناسی؟ گفتم من اینها را نمی‌شناسم. بعد محسن خاموشی را آوردند. محسن خاموشی، افراخته و طاهر رحیمی سریع همه چیز را گفته بودند یا دو تا چک و لگد. مثلا محسن خاموشی را ساعت ۸ گرفته بودند. ساعت ۱۰ آوردندش پیش من حتی یک سیلی نخورده بود. از اول اطلاعاتش را داده بود. قرار وحید افراخته را لو داده بود.

■ **یعنی با هم بازداشت نشدند؟**

گزارشی که دوجلدی اطلاعات چاپ کرده درست نیست! در دانشگاه، رژیم عامدانه جو را داده بود دست کمونیست‌ها! روبانان مذهب است. ایشان جدا شد. گفت تکلیف خودتان را مشخص کنید. حنیف‌نژاد و محسن خیال می‌کردند همینه می‌شد. همه طلبکار هم شده گفتم هر کسی می‌گوید اسلحه داده بیاورید روبه‌رو کنید! تانکلی هم شهید شده بود. دیگر فشار نیاوردند اما من کمیته ماندم. رفتم اوین و دوباره برگرداندند کمیته!

■ **خب شما وضعیت‌تان به چه شکل شد؟**

من چون نمی‌دانستم کدام اسلحه لو رفته، مدام منکر می‌شدم. بعد